

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم از بخش‌های چهارگانه کتاب نکاح شرایع، درباره عیوب و علل و اسبابی که مجوز فسخ‌اند طرح شده است. در بحث «عیوب» فرمودند به اینکه برخی از عیوب مشترک بین زن و مرد است که در هر جا پیدا شود، طرف مقابل حق فسخ دارد؛ برخی از عیوب مختص به زن است که اگر پیدا شد، مرد حق فسخ دارد؛ بخش سوم عیوبی است که در مرد هست و هر جا پیدا شد، زن حق فسخ دارد. در جریان عیوب زن هفت عیب را شمردند که یکی از عیوب «سبعه» مسئله «قَرَن» است.<sup>۱</sup> طبق ضبط مرحوم ابن ادریس در سرائر، این «قَرَن» است، همان شاخ گاو؛ یعنی استخوان.<sup>۲</sup> طبق ضبطی که برخی از لغت‌شناسان کردند «قَرَن» است.<sup>۳</sup> «قَرَن» و «عَقْل» هر دو با فتح حرف ثانی ضبط شده است.

به هر تقدیر این «قَرَن»، «عَقْل» و «رَتَق» چیزی است که در زهدان زن پیدا می‌شود، در مجرای زن پیدا می‌شود که مانع آمیزش است. فرمایش مرحوم صاحب ریاض این است که حالا چه «رَتَق» باشد چه «قَرَن» باشد چه «عَقْل» باشد، معیار عدم امکان آمیزش است. حالا یک فرعی بعدی را مطرح کردند که آیا دشواری آمیزش هم به منزله عدم امکان آمیزش است یا نه؟ یک مطلب جدایی است؛ اما آنکه محور اصلی است و عیب است و مجوز فسخ

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۶۴.

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۵.

است، همان عدم امکان آمیزش است.<sup>۱</sup> چون به فرمایش ایشان یک چیز هستند، منتها با سه عنوان یا سه بیماری، فقها بعضی‌ها به «رَتَق» بسنده کردند، بعضی به «قَرَن» و بعضی به «عَقْل». مرحوم مفید در مقنعه دارد «رتقاء» را رد می‌کند، از «رَتَق» نام می‌برد و از «قَرَن» و «عَقْل» نامی به میان نمی‌آورد.<sup>۲</sup> مرحوم ابن ادریس در سرائر از «قَرَن» سخن به میان آورده است. دیگران هم مسئله «رَتَق» و مسئله «قَرَن» و مسئله «عَقْل» را چون در روایات وارد شده مطرح کردند. اینها سه حقیقت نیست که سه عیب باشد که عیوب زن بشود نه تا یا ده تا؛ اینها یک چیز هستند.

فرمایش مفید در مقنعه این است که «رتقاء» رد می‌شود، فسخ می‌شود؛ البته یک اضافه‌ایی مرحوم مفید در مقنعه دارند و آن این است که عیوب رایج زن را هفت تا دانسته‌اند، ایشان محدوده به حد زنا را هم اضافه کرده است.<sup>۳</sup> قبلاً هم گذشت که اگر کسی آلوده شد حتی اگر حد هم بخورد، این سبب فسخ نیست؛ البته مرد می‌تواند با او ازدواج نکند یا اگر ازدواج کرد طلاق بدهد، اما این جزء حقوقی که حق فسخ بیاورد و مانند آن نیست، ولی ایشان اضافه فرمودند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، چون می‌دانید شاخی که برای گاو هست، شاخی که برای گوسفند هست، حتی رنگ حتی پوست حتی مو، این نام‌ها یعنی نام‌ها! نام‌های جداگانه و لغت‌های جداگانه دارد، چه رسد به اعضا. شما ببینید همین چیزی که بر بدن بُز روییده می‌شود می‌گویند «شعر»، ما می‌گوییم «مو». ما آنکه در بُز هست را نمی‌گوییم «پشم»،

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۱، ص ۴۵۵.

۲. المقنعة (للشیخ المفید)، ص ۵۱۹.

۳. المقنعة (للشیخ المفید)، ص ۵۱۹.

می‌گوییم «مو»، آنها هم می‌گویند «شعر». ما آنکه در گوسفند است می‌گوییم «پشم»، آنها می‌گویند «صوف». ما آنکه در شتر است می‌گوییم «کُرک»، آنها می‌گویند «وَبَر». وقتی اینها فرق می‌کند، آن اعضای داخلی یقیناً فرق می‌کند. پس نباید گفت آنچه که در سر گاو است چون «قَرَن» است یعنی شاخ، آنچه که در مجرای زن هم روییده می‌شود به عنوان یک غده بیماری، آن هم «قَرَن» است؛ این شبیه استخوان است. «عَقْل»، «قَرَن» هر دو را مرحوم شهید به فتح «قاف» و فتح «راء»؛ همان بزرگان هم دارند که اگر گفتیم «قَرَن» یعنی به سکون «راء» غلط نیست. غرض این است که نباید تعجب کرد که اگر چنانچه چیزی شاخ گاو شد می‌شود «قَرَن» به سکون «راء» و استخوانکی که شبیه استخوان است در مجرا پیدا شد حتماً آن هم باید به سکون «راء» باشد.

به هر تقدیر این سه بیماری نیست؛ لذا فرمایش صاحب ریاض فرمایش خوبی است که به هر حال چه آن مانع آمیزش، استخوان باشد یا غده گوشتی باشد یا غده استخوانی باشد، همین‌که بسته است مجوز فسخ است. «رَتَق» یعنی بسته شدن و این بسته شدن منافات ندارد که با یک تکه گوشت یا با یک تکه شبیه استخوان یا با یک تکه پوست. این «رَتَق» حرفی برای گفتن ندارد، چون چیزی نمی‌گوید، می‌گوید این بسته است. اینکه در سوره «انبیاء» فرمود: ﴿أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾<sup>۱</sup>، می‌گویند فلان کس «رتق و فتق» دارد؛ یعنی می‌بندد باز می‌کند، باز می‌کند می‌بندد. این «رَتَق» حرفی برای گفتن ندارد. این «عَقْل» است که می‌گوید گوشت و آن «قَرَن» یا «قَرَن» است که می‌گوید استخوان؛ اما «رَتَق» می‌گوید بسته است، با چه بسته است؟ آیا با چیزی که شبیه استخوان است یا چیزی که شبیه یک تکه گوشت زائد است بسته است؟ این را «رَتَق» گفته‌اند. لذا مرحوم مفید در مقنعه دارد همین‌که «رتقاء» باشد - چه اینکه در بعضی از نصوص هم هست - همین‌که مجرا بسته باشد و مانع

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

آمیزش باشد، حالا چه به این و چه به آن؛ اینکه ندارد با چه بسته شود، دارد رتقاست. شاید سرّ انتخاب و انحصار کلمه «رتقاء» توسط مرحوم مفید برای همین جهت باشد؛ یعنی مجرا بسته است، اگر بسته است خواه با استخوانک یا با شبیه گوشت یا با شبیه پوست، این مانع آمیزش است و مجوز فسخ.

فرمود: «و أما القرن فقد قيل هو العفل»؛ نه، بعضی‌ها آمدند گفتند که فرق اساسی بین «قَرَن» آن استخوانک است، «عَقْل» یک تکه گوشت زائد است. «و قيل» که «قَرَن» همان «عَقْل» نیست که گوشت زائد باشد «هو عظم» که «ینبت» و «ینع» این است. مرحوم محقق می‌فرماید که اولی شبهه است؛ یعنی «قَرَن» همان «عَقْل» باشد شبهه به حرف‌های لغویین است. حالا اگر خود همین غده مانع آمیزش نبود، «قيل لا يفسخ به لإمكان الاستمتاع» و یک قول گفتند که این مانع نیست، چون خصوص این که دخیل نیست، این وقتی مانع نیست و یک عضو زائدی است، آسیبی نمی‌رساند؛ ولی خودشان می‌فرمایند: «و لو قيل بالفسخ تمسكاً بظاهر النقل أمكن»؛<sup>۱</sup> اگر بگوییم به هر حال این «عَقْل» است و «عَقْل» اطلاق دارد، این را هم شامل می‌شود چه مانع باشد و چه نباشد، مرد حق فسخ دارد، این را اگر بگوییم این حرف ممکن است و راه دارد؛ اما اگر منصرف نشود «بما هو المانع» است و اگر منصرف شد نمی‌شود به چنین اطلاقی تمسک کرد.

حالا بعد از این، مسئله «افضاء» را ذکر می‌کنند که می‌فرمایند افضاء «تصيير المسلكين» است «واحداً»؛ یعنی مسلک بول و حائض بشود یکی؛ اما مسلک مدفوع و حیض بشود یکی، حرف بعیدی است و این وجه دومی است برای «افضاء» که حالا چون بحث «رتق» خیلی بحث مبسوطی نیست، بحث «افضاء» هم - به خواست خدا - طرح می‌شود.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

در جریان روایات مسئله که مسئله «رتق و فتق» را مطرح فرمودند، زیاد نیست؛ آنچه که نظیر «برص» یا نظیر «جذام» یا نظیر «جنون» تعبیرات فراوانی بود، مسئله «قَرَن» یا «عَقْل» خیلی مفصل نیست. اولین روایت باب یک از ابواب عیوب؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۰۷ باب اول «بَابُ عِيُوبِ الْمَرْأَةِ الْمُجَوِّزَةِ لِلْفَسْخِ»، روایت اول که معتبر است و چند بار هم بحث شد این است که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) رسید که «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْقَرْنِ وَهُوَ الْعَقْلُ».<sup>۱</sup> اینکه مرحوم محقق در متن شرایع «قَرَن» را با «عَقْل» یکی دانست، برای آن است که رویش استخوان زائد در مجرا خیلی بعید است، اما رویش گوشت زائد و مانند آن بعید نیست؛ لذا «قَرَن» را به شاخ معنا نکردن، به «عَقْل» - یعنی تکه گوشت زائد - معنا کردن أقرب است، البته مادامی که آمیزش نکرده باشد، اگر آمیزش کرده باشد دیگر حق فسخ ندارد.

روایت دوم این باب که «رُفَاعَهُ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَالْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ».<sup>۲</sup> این جا هم مسئله «عَقْل» مطرح است که همان عضو زائد است.

در روایت سوم این باب از «عَقْل» سخنی به میان نیامده است؛<sup>۳</sup> در روایت چهارم هم همچنین.<sup>۴</sup>

روایت پنجم این باب دارد که «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ» که همین زن مبتلا به این زائده است، «إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَالْبَرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُقْضَاةُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زِمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ فَإِنَّهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا».<sup>۵</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

در روایت ششم این باب که «صحيحه حلبی» بود، آن جا دارد: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْأَعْفَلِ»<sup>۱</sup>.

در روایت هفتم و هشتم از «عَفَل» نامی برده نشده است،<sup>۲</sup> چه اینکه در روایت نهم این باب هم از «عَفَل» هیچ نامی برده نشده است.<sup>۳</sup>

در روایت دهم این باب که «علی بن اسماعیل» است: - چون «علی بن اسماعیل» را شما به این معاجم مراجعه بفرمایید، چندین «علی بن اسماعیل» هست؛ لذا چون مشترک است به وسیله راوی و مروی عنه تشخیص داده می شود و این جا را معتبر دانستند - «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْأَعْفَلِ»<sup>۴</sup>.

در روایت یازده این باب از «عَفَل» سخنی به میان نیامده،<sup>۵</sup> چه اینکه در روایت دوازده هم نیست؛<sup>۶</sup> ولی در روایت سیزدهم دارد: «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَفَلِ وَالْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ»<sup>۷</sup>، «فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ» نیست که البته عامی است که تخصیص پیدا می کند.

در روایت چهاردهم این باب که آخرین روایت است، آن جا هم سخن از «عَفَل» و «أَفْلَاء» و مانند آن به میان نیامده است،<sup>۸</sup> ولی این روایاتی که هست کافی است؛ منتها در باب سوم یک روایتی هست که مسئله «عَفَل» را مطرح می کند؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۵ روایت دو باب سه این چنین است: «قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۷. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۸. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

الْمَرْأَةُ فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا؛ یعنی «عَقْل» را یافت، «أَوْ بَيَاضاً»؛ «برص» نیافت، سفیدی یافت. در بحث جلسه قبل اشاره شد که بعضی از بیماری‌ها شبیه «برص» است، ولی «برص» نیست. «برص» را اینها فرمودند به اینکه یک سفیدی است که از ظاهر پوست عبور می‌کند به باطن پوست و از آن‌جا به گوشت می‌رسد، به طوری که اگر یک سوزن ظریف و ضعیفی فرو برود خون درمی‌آید؛ اما این «بیاض» این‌چنین نیست، اگر یک سوزنی فرو بکند یک ماده سفید در می‌آید. پس معلوم می‌شود «برص» نیست، یک بیماری دیگر است. این‌جا دارد «بَيَاضاً»، این «بیاض» اگر به صورت «برص» نرسد، عیب موجب فسخ نیست؛ برای اینکه با آن حصرها باید قدرت داشته باشد و مخصص آنها باشد. فرمود: «فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا وَ هُوَ الْعَقْلُ أَوْ بَيَاضاً أَوْ جُدَاماً إِنَّهُ يَرُدُّهَا» مادامی که آمیزش نکرده باشد. این هم جزء روایاتی است که مسئله «عَقْل» را جزء عیوب مجوز فسخ می‌داند.

پرسش: این «فَوَجَدَ بِهَا» متفرع بر آمیزش نیست؟

پاسخ: یک وقت است که مانع آمیزش است، یک وقتی سبب دشواری آمیزش است. در آن‌جا دارد که «إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا»؛ او اگر بعد از آمیزش یافت، شاید بعد از آمیزش این غده پیدا شده است. یک وقت است که قبل از آمیزش بود، ولی باعث عسر آمیزش است که این را مرحوم محقق دارد که اگر کسی این را سبب فسخ بداند ممکن است. این مانع نیست، ولی باعث دشواری است و اگر کسی این را سبب فسخ بداند ممکن است؛ یعنی اطلاق ادله «قَرَن» و «عَقْل» شامل می‌شود. اگر این قبل از آمیزش بود و بعد از آمیزش با آمیزش او متوجه شد، این معلوم می‌شود باعث عسر آمیزش است که قسم دوم است و مرحوم محقق گفت اگر این کار را بکنی امکان دارد و اگر بعد از آمیزش پیدا شد خارج از بحث است.

روایت سوم این باب «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَ بِهَا قَرْناً» - مرحوم صاحب جواهر به این روایت هم اشاره کرده است<sup>۱</sup> - «قَالَ هَذِهِ لَا تَحْبِلُ وَ يَنْقَبِضُ زَوْجُهَا مِنْ مُجَامَعَتِهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا قُلْتُ فَإِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ بِهَا قَالَ إِنْ كَانَ عَلِمَ قَبْلَ أَنْ يُجَامِعَهَا ثُمَّ جَامَعَهَا فَقَدْ رَضِيَ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ إِلَّا بَعْدَ مَا جَامَعَهَا فَإِنْ شَاءَ بَعْدُ أُمْسَكَهَا وَإِنْ شَاءَ سَرَّحَهَا إِلَى أَهْلِهَا وَلَهَا مَا أَخَذَتْ مِنْهُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا»<sup>۲</sup>. این معلوم می‌شود عسر آمیزش را دارد. اینکه مرحوم محقق در متن شرایع فرمود اگر مانع آمیزش نبود ولی باعث دشواری آمیزش بود و کسی در حال دشواری هم فتوا به سببیت فسخ بدهد «أمكن»، به استناد این گونه نصوص است؛ برای اینکه این مانع آمیزش نبود، به هر حال با او آمیزش شده، ولو با دشواری.

غرض این است که از مجموعه اینها به خوبی برمی‌آید که این سبب فسخ است. منتها همان بحث روزهای قبل همچنان ادامه دارد که این چهار نص با اختلاف مبانی شدیدی که بین استاد و شاگرد هست؛ یعنی بین مفید و سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیهما)، یک؛ بین شیخ طوسی و ابن ادریس (رضوان الله علیهما)، دو؛ یکی خبر واحد را حجت می‌داند، یکی خبر واحد را حجت نمی‌داند. اینها نزدیک دویست سال، دویست سال نشده، نزدیک دویست سال مجموع عمر این چهار شخصیت بزرگ است، چگونه یکی خبر واحد را حجت می‌داند و یکی خبر واحد را حجت نمی‌داند، همه آنها فتوا می‌دهند که این عیوب مجوز فسخ است؟! این چگونه می‌شود؟!

پرسش: ...

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۵.



پاسخ: اگر این باشد آنها باید اشاره بکنند که ما فلان قرینه داریم. مرحوم ابن ادریس در سرائر اول دارد که اگر یک چنین چیزی پیدا شد، نمی شود فسخ کرد به دلیل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»<sup>۱</sup> این معلوم می شود که به «اصالة الزوم» مراجعه کرده است. بعد می فرماید به اینکه هم اصالة الزوم با ماست، هم این دوتا مانع هیچ کدام سر راه ما نیست: یکی اجماع و یکی تواتر. ما اگر شک بکنیم که فلان چیز سبب فسخ است یا نه؟ به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تسک می کنیم - این فرمایش ابن ادریس است در سرائر - به همان «اصالة الزوم» مراجعه می کنیم. بعد می فرماید این فرمایشی که ما داریم، این فتوایی که ما می گوئیم؛ نه اجماع برخلاف اوست و نه نصوص متواتره؛ یعنی اگر یک خبر واحدی باشد ایشان بها نمی دهند. اما همین طور صاف ایشان مانند مفید، مانند شیخ طوسی فتوا می دهند، یک قرینه ای! که من قرینه دارم، با اینکه تقریباً ۱۵۰ سال از شیخ مشایخشان فاصله دارند یا بیشتر و دسترسی به عصر نزول و فضای نزول و اینها ندارند، کدام قرینه؟! چه قرینه ای؟!

در بحث جلسه قبل هم که ملاحظه فرمودید مرحوم شیخ طوسی دارد که فتاوی علمای ما به تنهایی اختلافش بیش از اختلاف شافعی و حنبلی و مالکی است.<sup>۲</sup> این همه فتاوی مختلف شما از کجا اجماع درمی آورید؟! از کجا خبر واحد محفوف به قرینه قطعی که فقط به شما رسیده به آنها نرسیده درمی آورید؟!

می ماند مسئله «اجماع»؛ اجماع را اینها خیلی بها می دهند. این عبارت مرحوم شیخ انصاری - که حشر او با انبیا و اولیای الهی! - از آن عبارت های در حد یک کلمه قصاری است که شبیه کلمات قصار تالی تلو معصومین است. در این رسائل چند دلیل می آورند برای حجیت اجماع، دلیل دوم ایشان این فرمایش است که یک سطر است،

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

فرمود اجماع عامه که «هو الأصل له و هم الأصل له».<sup>۱</sup> ما یک غدیر داریم، آیه داریم، روایت داریم، «الیوم» داریم ده‌ها دلیل داریم؛ اما بساط سقیفه هیچ نیست، نه آیه‌ای و نه روایتی، فقط همین اجماع است. فرمود سقیفه را غیر از اجماع چیزی دیگر نیاورد، آنها هم اجماع درست کردند؛ هم خودشان اجماع درست کردند، هم اجماع اصل آنهاست. شما وقتی وارد مسئله «اجماع» می‌شوید در کتاب‌های آن اصول اولیه اهل سنت نظیر مستصفی غزالی و مانند او، تتنان می‌لرزد! اینها می‌گویند امت معصوم است! اجماع که ما می‌گوییم با آنها خیلی فرق دارد، ما می‌گوییم کشف از یک روایتی می‌کند. سرّ اینکه اینها اجماع را در ردیف قرآن و سنت پیغمبر، نه سنت اهل بیت! سنت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) قرار می‌دهند برای اینکه امت را معصوم می‌دانند، معصوم یعنی معصوم! به استناد «لَنْ تَجْتَمِعَ»<sup>۲</sup> و مانند آن<sup>۳</sup> که جعل شده؛ یعنی تفسیر آن جعل شده و إلا خودش در روایات ما هست. آن وقت در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در کنار قبر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این دخترت گزارش می‌دهد «بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا»<sup>۴</sup> این هم امت است! فرمود اینها اجماع کردند که فاطمه(سلام الله علیها) را هضم کنند و از پا دریاورند. چگونه می‌شود که این امت معصوم باشد! با اصرار می‌گویند این امت معصوم است! ما کجا و آن‌جا کجا!

غرض این است که اجماع اگر هم معتبر باشد در ردیف خبر است؛ یعنی «القرآن» طبقه اول، «السنة» طبقه دوم، «العقل» که سراج است نه صراط، زیر مجموعه آنهاست؛ آن وقت چیزی که از اینها کشف می‌کند خبر است یا متواتر یا واحد، واحد هم یا مستفیض یا غیر مستفیض، اجماع هم زیر مجموعه آنهاست، اجماع کشف از سنت اهل بیت

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. الهدایة الکبری، ص ۱۰۲.

۳. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمه)، ج ۳، ص ۱۶۸.

۴. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۲۰۲.

می‌کند نه اینکه خودش حرفی برای گفتن داشته باشد، این باید حتماً بیاید پایین؛ ولی آن عقل کاشف است و چیزی که در قرآن باشد عقل می‌فهمد مستمع است، چیزی که در روایت باشد عقل مستمع است، چیزی که نباشد از طرف شارع عقل متکلم است. خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب کفایه را! می‌فرماید این ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup> دلیل نیست؛ برای اینکه مربوط به قضایا و عذاب‌های دنیاست، آنکه دلیل اساسی است «قیح عقاب بلایان» است.<sup>۲</sup> این نورافکن قوی این را کشف می‌کند، نه اینکه - معاذالله - عقل جزء منابع باشد، عقل چراغ است و چراغ هیچ حرفی برای گفتن ندارد؛ برای اینکه قبل از عقل این عاقل این قانون بود، بعد از مرگ این عاقل و رفتن عقل او هم باز این قانون هست. این قانون را کسی نگذاشته است، قانون، قانون الهی است. عقل کشف می‌کند «العدل حسن» را، «الظلم قبیح» را؛ قبل از اینکه حکما، عقلا، فقها، اصولیین به دنیا بیایند این سرچایش بود، بعد از مرگ اینها هم سرچایش هست. این طور نیست که عقل - معاذالله - حق قانون‌گذاری داشته باشد، عقل قانون‌شناس است نه قانون‌گذار؛ ولی شرع قانون‌گذار است، صراط به عهده اوست، عقل سراج به عهده اوست.

به هر تقدیر ما حق داریم که گوش اجماع را بکشیم بیاوریم پایین و در ردیف خبر قرار بدهیم؛ آنها معصوم می‌دانند! امت را معصوم می‌دانند! چون دستشان خالی است. چه تلاش و کوشش بی‌جا و نافرجامی غزالی در المستصفی دارد، دیگران هم همین‌طور؛ می‌گویند امت معصوم است. آن وقت حضرت می‌فرماید همین امت تضافر کردند؛ این اجماع منقول نیست، اجماع محصل است! حضرت از کسی نقل نمی‌کند. حضرت ادّعای اجماع محصل می‌کند «بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَىٰ هَضْمِهَا».

۱. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۲. کفایة الأصول (موسسه آل البیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

بنابراین در اجماع خیلی باید کار کرد؛ البته در حد اینکه کاری که خیلی‌ها فهمیدند و آدم یک طمأنینه‌ای پیدا می‌کند نظیر شهرت فتوایی است. آدم وقتی ببیند این همه فحول علما این را فهمیدند، می‌گوید به هر حال اگر من یک مشکلی داشته باشم، این اشکال من با فهم اینها حل می‌شود. با این آدم تا حدودی طمأنینه‌ای یا ظن متوسطی پیدا می‌کند، اما نه به عنوان حجت، آن هم کار همین شهرت را انجام می‌دهد؛ البته اگر کشف شد که کشف شد؛ یعنی آن مکشوفش می‌شود خبر واحد.

درباره ضبط این «قَرَن و قَرَن»، «عَقْل و عَقْل»، مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان در جلد بیستم *مرآة العقول* که ناظر به بخش تفسیر کلینی (رضوان الله تعالی علیه) است، ایشان در صفحه ۱۵۱ دارد: «و قال السيد (ره): لا خلاف في كون البرص و الجذام و الجنون و القرن عيوباً للمرأة و اختلف في أن القرن و العفل هما متحدان أم لا و يظهر من كلام ابن الأثير» (مستحضرید ابن اثير خیلی یعنی خیلی! دقیق‌تر عمیق‌تر از طریحی ماست. *مجمع البحرين*؛ یعنی لغات دشواری که در قرآن و روایات است، یک کتاب لغت نیست، آن لغاتی که در قرآن و روایات است ایشان معنا کرده است. اما ابن اثير اینها سه‌تا برادر بودند هر کدام یک کار عمیق کردند. این نهایت ابن اثير قبل از *مجمع البحرين* ماست، یک؛ دقیق‌تر و علمی‌تر از *مجمع البحرين* ماست، دو؛ چون در این یک اشکالاتی هم هست که در آن کم است. ابن اثير چنین قدرتی دارد. قبل از مرحوم طبری بود و علمی‌تر بود و دقیق‌تر بود.) «و اختلف في أن القرن و العفل هما متحدان أم لا و يظهر من كلام ابن الأثير اتحادهما فإنه قال في النهاية» که نهایت ابن اثير همین است. یک برادرش که تاریخ کامل را نوشته و یکی هم *عقد الفريد* را نوشته. این سه برادر هر کدام سه کار علمی کردند. آن *عقد الفريد* هم چند جلد است یک کتاب ادبی است، آن‌که تاریخ نوشته که مربوط به تاریخ است. ایشان هم نهایت را نوشته است. ایشان در نهایت دارد که «القرن بسكون الراء شيء» که در

مجرا پیدا می‌شود، شبیه دندان است؛ استخوانی نه شبیه شاخ گاو، شبیه دندان است و مانع است. «و یقال له: العفلة و ربما يظهر من كلام ابن دريد في الجمهرة تغايرهما» که «قَرَن» غیر از «عَقْل» است. «فإنه قال: إنَّ القرناء هي التي يخرج قرنة رحمها قال: و الاسم القَرَن» متحرکه، و در «عَقْل» این است که یک غلطی در رحم پیدا می‌شود نه شاخکی در رحم پیدا بشود. در قاموس هم آمده است که «العَقْلُ و العَفَلَةُ، محرَّكتين: شَيْءٌ يُخْرَجُ مِنْ قُبُلِ زَن، «وَحَيَاءِ الناقَةِ»<sup>۱</sup> این «شرمگاه، شرمگاه» همین است. ما در فارسی می‌گوییم شرمگاه زن، شرمگاه حیوان، این جا دارد: «وَحَيَاءِ الناقَةِ»؛ نظیر این روده‌های زائدی که در اُنثیین مرد پیدا می‌شود که گاهی باعث خصاء شدن اوست. بعد می‌فرماید در قاموس «قَرَن» ذکر نشده، أصح این است که «قَرَن» و «عَقْل» شیء واحد است.

غرض این است که آنچه را که مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) دارد، مسبوق به تحقیق آن فقها و افرادی مانند مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه).

اما جریان «افضاء» که آن هم یک چیز ساده‌ای است که فرمود افضاء سبب فسخ می‌شود یا نه؟ در «فقه» افضاء چند جا محل بحث است: یکی در اسباب تحریم که بحث آن گذشت که اگر مردی با نابالغی ازدواج بکند و با او آمیزش بکند که قبل از بلوغ تسع سنه با او آمیزش کرد و او گرفتار افضاء شد دیگر «حَرُمْتُ علیه أبدا». از زوجیت او بیرون نمی‌آید، ولی آمیزش با او جایز نیست. آن جا مسئله «افضاء» را معنا کردند که آیا اتحاد مسلک بول و حیض است، یا اتحاد مسلک مدفوع و حیض است که آن را گفتند خیلی بعید است! پرده‌ای که بین مسلک بول و مسلک حیض است، این پرده گاهی آسیب می‌بیند خراب می‌شود؛ این مسلکین می‌شود یکی، این دوتا مجرا می‌شود یکی. آن پرده‌ای که بین مجرای بول و مجرای حیض است وقتی فاسد شد و از بین رفت و پاره شد، به این

۱. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۵، ص ۵۰۲.

می‌گویند حالا افضا. اگر مردی این کار را کرد «حرمت علیه»، یک؛ و اگر زنی به این وضع مبتلا بود سبب فسخ مرد است، دو.

روایات هم این مسئله «افضاء» را در چند حدیث داشت.

پرسش: ...

پاسخ: این یک عیبی است سبب فسخ است و او می‌تواند فسخ کند و می‌تواند صبر کند درمان کند.

پرسش: ...

پاسخ: نظیر عقد یکساعته است که عقد یکساعته اگر کسی «أم الزوجه» شد ولو یکساعت، این حرمت ابدی می‌آورد، آن در اسباب تحریم است. یکی از علل حرمت زن بر مرد مسئله «افضاء» است و این به طول مدت یا قصر مدت وابسته نیست، گاهی ممکن است که یک کسی را عقد کنند یکساعته و «أم الزوجه» حرام ابدی بشود؛ یعنی این زن که یکساعته به عقد مردی درآمده، مادرش می‌شود «أم الزوجه» **﴿أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾**<sup>۱</sup>، با اینکه عقد او یکساعته است. این مربوط به حرمت ابدی است و از اسباب حرمت است، اطلاق و تقیید دلیل حرمت آن را باید بررسی کرد.

در جریان «افضاء» همه نصوص واجد کلمه «افضاء» نبودند، بعضی از نصوص بودند مانند روایت پنج باب یک آن‌جا دارد: **«إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَ الْبُرْصَاءُ وَ الْمَجْنُونَةُ وَ الْمُفْضَاةُ»**<sup>۲</sup>. لذا بحث مفصلی اینها نکردند، تقریباً یک چند جمله‌ای مرحوم صاحب جوهر (رضوان الله تعالی علیه) بحث کرده؛ چون مورد اتفاق اینهاست، روایت معارضی هم

۱. سوره نساء، آیه ۲۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

ندارد، روایاتش هم زیاد نیست. در بین این روایات این روایت پنجم بود که ذکر شد و احیاناً باب‌های دیگری هم ممکن است به بعضی از روایت اشاره داشته باشد. حالا - إن شاء الله - به بحث بعدی می‌رسیم.

«و الحمد لله رب العالمین»